

نقدی بر قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در زمینه تداخل قصاص^۱

احمد حاجی ده‌آبادی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۲۰ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۰۳/۱۰)

چکیده

بر عکس قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ که قاعده تداخل قصاص در آن جایگاه و مقررات مناسبی نداشت، قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به تفصیل از این قاعده و قاعده تداخل دیات بحث کرده و نوآوری‌هایی داشته است. با وجود افزایش کمی مقررات مربوط به این قاعده، برخی نوآوری‌های قانون از حیث مبانی فقهی پشتیبانی نمی‌شود و برخی دوگانگی‌ها در قانونگذاری دیده می‌شود که نیازمند بازنگری جدی است؛ از جمله اینکه مطابق قانون جدید، اگر کسی بدون اینکه قصد قتل داشته باشد یا اینکه عمل او نوعاً کشنده باشد، جراحی را عمداً بر عضو دیگری وارد سازد که به مرگ او منجر شود، چنین قتلی گرچه شبه‌عمد به‌شمار می‌رود، قاتل علاوه بر دیه نفس به قصاص عضو نیز محکوم می‌شود. همچنین در جایی که چند ضربه متوالی موجب قتل دیگری شده، قانون به تداخل قصاص اعضا در قصاص نفس قائل است. این در حالی است که در ضربات غیرمتوالی، جانی علاوه بر قصاص نفس به قصاص جنایت بر اعضا جز جنایت ماقبل آخر نیز محکوم می‌شود، با آنکه مرگ فقط در اثر ضربه آخر نبوده و در اثر مجموع ضربات بوده باشد.

واژه‌های کلیدی: تداخل دیات، تداخل قصاص، جنایت شبه‌عمد، قصاص عضو، قصاص نفس.

۱. این پژوهش با استفاده از اعتبارات معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه تهران (شماره طرح: ۲۷۹۴۱/۱/۰۱) انجام گرفته است.

Email: adehabadi@ut.ac.ir

۲. دانشیار دانشگاه تهران

مقدمه

از مهم‌ترین قواعد باب قصاص، قاعده تداخل قصاص است که در دو حوزه تداخل قصاص عضو در قصاص نفس و تداخل قصاص عضو در قصاص عضو مطرح می‌شود. تداخل و عدم تداخل هنگامی مطرح خواهد شد که دو جنایت انجام گرفته باشد. مقصود از تداخل آن است که برای جنایت داخل شده، قصاص وجود ندارد و جانی به قصاص جنایت دوم یعنی جنایت شدیدتر (که بر حسب مورد ممکن است نفس یا عضو باشد) محکوم می‌شود. مثلاً اگر کسی دست دیگری را به قصد قتل ببرد و او بمیرد، قصاص عضو در قصاص نفس داخل می‌شود و جانی تنها به قصاص نفس محکوم خواهد شد.

قاعده مذکور از مباحث مشکل باب قصاص محسوب می‌شود، به گونه‌ای که فقهی هم‌چون علامه حلی در آن توقف کرده است (حلی، ۱۳۷۶، ج ۹: ۳-۴). محقق حلی می‌نویسد: فتوای علمای امامیه در این زمینه مضطرب است (حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۸۶). امام خمینی نیز پس از بیان اقوال و وجوه مختلف، گرچه یکی را ترجیح می‌دهد، در نهایت می‌نویسد: «والمسئلة بعد مشکلة» (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۲: ۵۱۶).

با آنکه قاعده تداخل قصاص حاوی فروض مختلف و احکام گوناگون است، در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ تنها یک ماده^۱ به این قاعده اختصاص یافته بود که منطوق آن، تداخل قصاص در فرض ایراد یک ضربه و مفهوم آن عدم تداخل در فرض ایراد چند ضربه است؛ در حالی که این مفهوم در مواردی صحیح نیست. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، در بخش اول کتاب قصاص، با عنوان مواد عمومی، فصل دوم را به تداخل جنایات اختصاص داده است که از ماده ۲۹۶ شروع و به ماده ۳۰۰ خاتمه می‌یابد. علاوه بر اینکه برخی مواد دیگر (مثل مواد ۲۹۳، ۳۸۹، ۳۹۰، ۵۴۰ و ...) هم به این قاعده اشاراتی دارند.

مقاله حاضر به ارزیابی تحولات قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در این زمینه می‌پردازد. به این منظور با صرف نظر از مبانی فقهی هر یک از صورتی که در ادامه خواهد آمد، به نقد، بررسی و ارزیابی تحولات صورت گرفته می‌پردازد و اشکال‌های قانون موجود را تبیین می‌کند.

با تذکر این نکته که در بحث پیش رو مقصود از «عضو» معنای عامی است که شامل منافع هم می‌شود و به تعبیر دیگر مقصود از «عضو»، «مادون نفس» است، ابتدا به تبیین اصل می‌پردازیم و سپس به بحث تداخل قصاص عضو در قصاص نفس خواهیم پرداخت و در نهایت از تداخل قصاص اعضا در یکدیگر بحث می‌کنیم.

۱. ماده ۲۱۸ ق.م.ا. ۱۳۷۰ مقرر می‌داشت: «هرگاه ایراد جرح هم موجب نقص عضو شود و هم موجب قتل، چنانچه با یک ضربت باشد، قصاص قتل کافی است و نسبت به نقص عضو قصاص یا دیه نیست».

۱. تبیین اصل

سؤال این است که در جایی که شخصی عمداً یک یا چند ضربه زده است و چند جنایت را ایجاد کرده است، آیا تداخل جنایات اصل است یا عدم تداخل؟ اگر اصل بر تداخل باشد، طبیعتاً در بحث بعدی هر جا با حکم عدم تداخل مواجه باشیم، باید دلیل یا ادله‌ای برای آن اقامه کنیم. این وضعیت در جایی که اصل را عدم تداخل بدانیم، بر عکس است و در نتیجه باید برای تداخل دلیل اقامه کنیم.

با توجه به اینکه اصل بر عدم تداخل اسباب و مسببات است، باید به عدم تداخل قصاص عضو در قصاص نفس یا عدم تداخل قصاص عضو در قصاص عضو دیگر قائل شویم (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱: ۹۲) و در نتیجه در صورت صدق جنایت عمدی بر جنایت‌های ایجادشده، اصل آن است که جانی در مقابل همه آنها قصاص شود. شاید گفته شود که مقتضای قاعده در تداخل و اکتفا به یک قصاص است. پاسخ این خواهد بود که اولاً قاعده در تداخل در قصاص و دیات که جنبه حق الناسی آن بیش از جنبه حق الهی است، اعمال نمی‌شود (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۹۲: ۹۳-۹۹)؛ زیرا قاعده در همانند حدیث رفع، حیثیت امتنانی دارد و معنا ندارد که تنها بر یک طرف (جانی) منت گذاشته شود و بر دیگری (مجنی‌علیه یا اولیای دم) که متحمل آسیب‌های متعدد شده‌اند، منتی رخ ندهد؛ ثانیاً مستند اصل عدم تداخل، اطلاقات ادله قصاص همچون آیه شریفه «العین بالعين و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروح قصاص» (مائده: ۴۵) و «فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم» (بقره: ۱۹۴) است و با وجود این اطلاقات، نوبت به قاعده در تداخل نمی‌رسد. به هر حال فرض بحث این است که شخص جانی، چند جنایت را ایجاد کرده است و همه جنایات مستند به اوست و بر همه جنایات ضابطه عمدی بودن جنایت صدق می‌کند. در این وضعیت شبهه‌ای عقلایی و قوی وجود ندارد تا سبب شود مجنی‌علیه را به تنها قصاص یک جنایت ملزم بدانیم.

در مورد جایگاه این اصل در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ باید گفت قانونگذار در مبحث دیات و به‌عنوان اولین ماده از یازده ماده‌ای که در فصل مربوط به تداخل و تعدد دیات آورده است، بر اصل عدم تداخل دیات تصریح می‌کند:

«ماده ۵۳۸- در تعدد جنایات، اصل بر تعدد دیات و عدم تداخل آنهاست، مگر

مواردی که در این قانون خلاف آن مقرر شده است».

اما نسبت به قصاص در فصل دوم بخش اول کتاب قصاص (با عنوان تداخل جنایات)

هیچ اشاره‌ای به این اصل ندارد (مواد ۲۹۶ الی ۳۰۰)؛ گرچه در مبحث قصاص عضو، اصل عدم تداخل قصاص اعضا در یکدیگر را بیان می‌کند:

«ماده ۳۸۹- اگر به‌علت یک یا چند ضربه، جنایت‌های متعددی در یک یا چند عضو به‌وجود آید، حق قصاص برای هر جنایت به‌طور جداگانه ثابت است و مجنی‌علیه می‌تواند درباره بعضی با مرتکب مصالحه نماید، نسبت به بعضی دیگر گذشت و بعضی را قصاص کند».

نتیجه آنکه آوردن ماده ۳۸۹ در کنار مواد ۲۹۶ الی ۳۰۰ و به تعبیر بهتر اینکه در یک ماده به‌طور کلی بر اصل عدم تداخل قصاص تأکید شود، امری مناسب و موافق با اصول و قواعد قانون‌نگاری است.

۲. تداخل قصاص عضو در قصاص نفس

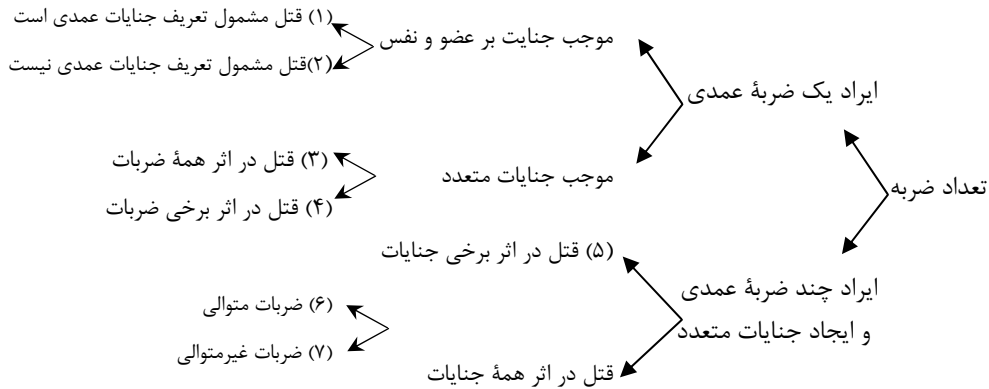
ابتدا صور بحث و حکم آنها را از حیث قانون تبیین می‌کنیم و سپس به نقد حکم برخی صور می‌پردازیم.

۲.۱. اقسام بحث و حکم آنها

با بررسی مواد مختلف قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ می‌توان گفت قانونگذار فروض زیر را برای موضوع محل بحث تصویر کرده است: گاه جانی یک ضربه زده و گاه چند ضربه. در فرض اول که یک ضربه زده، گاه یک ضربه، هم موجب جنایت بر عضو و هم موجب جنایت بر نفس (قتل) شده است. در این‌صورت گاه قتل مشمول تعریف جنایت عمدی است و گاه چنین نیست. گاه یک ضربه موجب جنایات متعدد شده که خود بر دو قسم است: قتل در اثر همه ضربات و قتل در اثر برخی ضربات.

در جایی که جانی چند ضربه زده، گاه قتل در اثر همه ضربات است که خود به دو صورت ضربات متوالی و غیرمتوالی تقسیم می‌شود و گاه قتل در اثر برخی ضربات است. در مجموع هفت صورت به‌دست می‌آید.

به جدول زیر توجه کنید.



اما احکام صورت‌های فوق عبارتند از:

صورت اول: مثل اینکه کسی با قصد قتل پای دیگری را قطع کند و او بمیرد. حکم این صورت، تداخل قصاص عضو در قصاص نفس و مستند این مطلب هم منطوق مواد ۲۹۶ و ۲۹۷ و هم مفهوم مواد ۲۹۳ و ۵۴۰ است. برای نمونه به ماده ۲۹۷ اشاره می‌شود: «اگر مرتکب با یک ضربه عمدی، موجب جنایتی بر عضو شود که منجر به قتل مجنی‌علیه گردد، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایت عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می‌شود و به علت نقص عضو یا جراحی که سبب قتل شده است، به قصاص یا دیه محکوم نمی‌گردد».

صورت دوم: مانند آنکه گوش دیگری را ببرد بدون آنکه قصد قتل داشته باشد و بدون آنکه کارش نوعاً کشنده باشد، ولی اتفاقاً شخص فوت کند. حکم این صورت مطابق قانون آن است که قطع عضو، عمدی و قتل، شبه‌عمدی است و او به قصاص عضو و دیه قتل هر دو محکوم می‌شود. مستند این مطلب مواد متعددی از جمله ۲۹۳ و ۲۹۶ و ۵۴۰ است. نیز ذیل ماده ۳۰۰ و ۴۴۰ نیز به نوعی بر این مطلب دلالت می‌کنند. به عنوان نمونه تنها به ماده ۲۹۶ اشاره می‌شود:

«ماده ۲۹۶- اگر کسی عمداً جنایتی را بر عضو فردی وارد سازد و او به سبب سرایت جنایت فوت کند، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایت عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می‌شود. در غیر این صورت، قتل شبه‌عمدی است و مرتکب علاوه بر قصاص عضو، به پرداخت دیه نفس نیز محکوم می‌شود».

صورت سوم: یک ضربه سبب جنایات متعدد شود و مرگ در اثر همه جنایات رخ دهد.

این صورت خود بر دو قسم است، گاه قتل مشمول تعریف جنایات عمدی است که حکم این فرض تداخل قصاص عضو در قصاص نفس و مستند منطوق ماده ۲۹۸ خواهد بود:

«ماده ۲۹۸- اگر کسی با یک ضربه عمدی، موجب جنایات متعدد بر اعضای مجنی علیه شود، چنانچه همه آنها به طور مشترک موجب قتل او شود و قتل نیز مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، فقط به قصاص نفس محکوم می شود».

قسم دوم آن است که قتل مشمول تعریف جنایات عمدی نباشد که در این صورت برای جنایات بر عضو، قصاص و برای قتل، دیه قتل شبه عمد در نظر گرفته می شود. مستند این مطلب مفهوم ماده ۲۹۸ و مواد ۲۹۳ و ۲۹۶ و ۵۴۰ و ... می باشد».

صورت چهارم: یک ضربه سبب جنایات متعدد و مرگ در اثر برخی ضربه ها بوده است. در این صورت اگر قتل مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، جانی به قصاص نفس و قصاص اعضای محکوم می شود که موجب مرگ نشده اند. مثل اینکه نارنجکی را کنار کسی منفجر کند و ترکش های آن به بدن وی اصابت کند. حال اگر قتل مشمول تعریف جنایات عمدی نشود، جانی به پرداخت دیه نفس و به قصاص اعضا محکوم می شود. مفهوم ماده ۲۹۸ و نیز مواد ۲۹۳ و ۲۹۶ و ۵۴۰ بر این مطلب دلالت می کنند.

صورت پنجم: اگر کسی چند ضربه عمدی بر دیگری وارد کند، ولی برخی از ضربات موجب مرگ وی شود، جانی به قصاص نفس و قصاص جراحاتی محکوم می شود که سبب مرگ نشده اند. این در صورتی است که قتل مشمول تعریف جنایات عمدی شود، وگرنه جانی به دیه قتل و قصاص همه جراحات بر اعضا محکوم می شود. مستند، منطوق و مفهوم صدر ماده ۲۹۹ است:

«ماده ۲۹۹- اگر کسی با ضربه های متعدد عمدی، موجب جنایات متعدد و قتل مجنی علیه شود و قتل نیز مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، چنانچه برخی از جنایات موجب قتل شود و برخی در وقوع قتل نقشی نداشته باشند، مرتکب علاوه بر قصاص نفس، حسب مورد به قصاص عضو یا دیه جنایات هایی که تأثیری در قتل نداشته است، محکوم می شود ...».

صورت ششم: ایراد چند ضربه عمدی و ایجاد چند جنایت و مرگ در اثر همه جنایات، لکن ضربات به صورت متوالی باشد. حکم این صورت تداخل قصاص عضو در قصاص نفس و مستند هم ماده ۲۹۹ است. البته تداخل در فرضی خواهد بود که قتل مشمول تعریف جنایات عمدی شود وگرنه قصاص همه اعضا و دیه نفس حکم آن خواهد بود.

«ماده ۲۹۹- اگر کسی با ضربه‌های متعدد عمدی، موجب جنایات متعدد و قتل مجنی‌علیه شود و قتل نیز مشمول تعریف جنایات عمدی باشد ... اگر قتل به وسیله مجموع جنایات پدید آید، در صورتی که ضربات به صورت متوالی وارد شده باشد، در حکم یک ضربه است ...».

صورت هفتم: حال در همان فرض قبلی (چند ضربه سبب چند جنایت شود و مرگ در اثر همه ضربه‌ها باشد) اگر ضربات متوالی نباشد، جانی به قصاص نفس و قصاص یا دیه عضو یا اعضای که جنایت بر آن، متصل به فوت نبوده است نیز محکوم می‌شود.

ماده ۲۹۹ در ادامه متن بالا مقرر می‌دارد:

«... در غیر این صورت به قصاص یا دیه عضو که جنایت بر آن متصل به فوت نبوده است نیز محکوم می‌گردد».

۲.۲. نقد حکم برخی اقسام

از مجموع هفت قسمی که از مواد قانون مجازات اسلامی استفاده می‌شود، حکم صورت دوم و هفتم با مناقشه و نقد جدی روبه‌روست.

۲.۲.۱. نقد حکم صورت دوم و صور مشابه

دیدیم که جایی که یک ضربه عمدی سبب جنایت بر عضو شده است، اما از آن سرایت کرده و سبب تلف جان شود، در صورتی که قتل مشمول تعریف جنایات عمدی نباشد، جانی به دو مجازات قصاص عضو و پرداخت دیه نفس بابت قتل شبه‌عمدی محکوم می‌شود. در نتیجه اگر کسی با یک ضربه مثلاً گوش کسی را عمداً ببرد، بدون آنکه قصد قتل داشته باشد یا بریدن گوش عمل نوعاً کشنده باشد، ولی مجنی‌علیه بمیرد، اولیای دم می‌توانند جانی را قصاص عضو کنند و از او دیه قتل شبه‌عمد را اخذ کنند. این حکم در بسیاری از صور دیگر هم بود.

آنچه مد نظر ماست اینکه در اینجا از حیث احتمال، چهار صورت متصور است: تنها دیه نفس، تنها قصاص عضو، قصاص عضو یا دیه نفس، قصاص عضو و دیه نفس. قانونگذار احتمال چهارم را اخذ کرده است. سؤال این است که مستند قانونگذار چیست؟ تا پیش از قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ شاهد چنین حکمی در قوانین و حتی ظاهراً کتب فقهی نبودیم و برای اولین بار است که قانونگذار در مواد ۲۹۳، ۲۹۶ و ۵۴۰ و نیز ۳۰۰ و ۴۴۰ به این امر ملتزم شده است.

به این منظور لازم است ابتدا ببینیم چه کسانی طرفدار حکم مذکورند و ادله ایشان چیست؟ از آنجا که این بحث هم در جایی مطرح است که جنایت شبه‌عمد دوم، قتل باشد و هم در جایی که مادون قتل باشد، ضروری است بحث را در دو قسمت مطرح کنیم:

۱. قصاص عضو و دیه قتل شبه‌عمد: تا آنجا که نویسنده در کتاب‌های فقهی بررسی کرده است، ظاهراً کسی به‌صراحت به این مطلب قائل نیست، باری رگه‌هایی از بحث در برخی نوشته‌ها دیده می‌شود (آن‌گونه که در ادامه خواهد آمد). در استفتائاتی که از مراجع معاصر صورت گرفته است، اکثراً قائل به تداخل و لزوم پرداخت دیه قتل شبه‌عمد و برخی به عدم تداخل و وجود دو حکم قصاص عضو و دیه نفس قائل هستند. مثلاً در پاسخ به این سؤال که:

«چنانچه جانی قصد قتل نداشته باشد و ضربه‌ای هم که وارد نموده است، نوعاً کشنده نباشد، ولی اتفاقاً منجر به قتل شود، آیا جانی علاوه بر دیه قتل نفس به قصاص جنایت بر عضو نیز محکوم می‌گردد یا از موارد تداخل است؟».

برخی قائل به تداخلند (بهجت، مکارم و موسوی اردبیلی) و برخی به عدم تداخل (سبحانی) (همه به نقل از گنجینه استفتائات قضایی، کد ۶۹۷۷). آیت‌الله شاهرودی نیز به عدم تداخل معتقدند، زیرا می‌نویسند: اگر جنایت بر عضو کرده، سپس سرایت کرده چنانچه عمداً بود، قصاص عضو ثابت می‌شود و دیه نیز برای قتل نفس ثابت است.^۱ همچنین در پاسخ به این سؤال که:

«در صورتی که شخصی عمداً به دیگری مشت یا سیلی بزند یا انگشت او را قطع کند، در صورتی که این اعمال نوعاً کشنده نبوده و ضارب قصد قتل هم نداشته باشد، آیا تنها دیه نفس ثابت است یا تنها قصاص نفس یا نسبت به عضو، قصاص عضو و نسبت به نفس، قصاص نفس؟»

حضرات آیات بهجت، مکارم شیرازی و موسوی اردبیلی تنها به دیه نفس قائل‌اند (گنجینه استفتائات قضایی، کد ۶۹۹۲) اما آیت‌الله شاهرودی معتقدند: «قصاص انگشت و دیه نفس ثابت است علی‌الظاهر»

گفتیم که رگه‌هایی از این موضوع در کتاب‌های فقهی دیده می‌شود. مثلاً فقهای شیعه معتقدند که قصاص عضو قبل از بهبودی جایز است، ولو احتمال سرایت به نفس

۱. نویسنده مقاله عین این استفتا را ندیده، تنها از مستندات فقهی برخی مواد که در مرکز تحقیقات قوه قضاییه در این زمینه تهیه شده و حاوی این استفتاست، نقل می‌کند.

وجود داشته باشد. حال اگر مجنی‌علیه عضو جانی را قصاص کرد و وی مرد، ولی دم می‌تواند قاتل را قصاص کند، به شرط اینکه دیه عضو قصاص‌شده او را بپردازد. مرحوم آیت‌الله خوبی در اینجا تفصیل می‌دهند بین اینکه قطع عضو مجنی‌علیه به قصد قتل صورت گرفته یا نوعاً کشنده بوده است و بین اینکه چنین نباشد. در فرض اخیر، برای ولی دم به گرفتن دیه مقتول بدون رد هیچ‌گونه دیه‌ای به قاتل، معتقد هستند (خویی، ۱۴۲۲: ۱۹۴-۱۹۵).

همچنین ایشان می‌نویسد:

«اگر دست شخصی را قطع کند، سپس مجنی‌علیه جانی را قصاص عضو کند آنگاه هر دو جنایت به نفس سرایت کند [و جانی و مجنی‌علیه هر دو بمیرند] گاه ابتدا مجنی‌علیه مرده و سپس جانی و گاه به عکس است. در فرض اول نظر مشهور آن است که مرگ جانی به‌عنوان قصاص نفس است و در فرض دوم [ابتدا مجنی‌علیه مرده و سپس جانی] مرگ جانی هدر است، اما در این نظر اشکال است و اظهر آن است که تفصیل داده شود بین آنجا که هر یک از جانی و مجنی قصد قتل داشته یا جرح نوعاً کشنده بوده و بین صورتی که چنین نباشد. در فرض دوم دیه در مال جانی ثابت می‌شود» (همان: ۱۷۱-۱۷۲).

مد نظر اینست که در فرضی که جانی قصد قتل نداشته و کارش نوعاً کشنده نبوده است، قتل صورت گرفته شبه‌عمد محسوب می‌شود و اولیای دم مقتول علاوه بر قصاص عضوی که مجنی‌علیه در زمان حیاتش بر جانی اعمال کرده است، حق گرفتن دیه نفس را هم دارند. اما آنچه مهم است اینکه دلیل یا ادله این مطلب چیست. امری که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲. قصاص عضو و دیه جنایت شبه‌عمد عضو دیگر: اگر کسی مثلاً انگشت دیگری را عمدتاً قطع کند و این کار سبب شود که میج دست وی فاسد و قطع شود، بدون اینکه جانی، قصد جنایت نسبت به میج دست مجنی‌علیه داشته باشد و بدون اینکه این کار نوعاً موجب چنین جنایتی شود، مطابق مواد ۲۹۳، ۲۹۶ و ۵۴۰ و ... هم قصاص عضو انگشت و هم دیه میج دست لازم است. آیا این حکم، مستند فقهی دارد؟ بررسی آثار فقها نشان می‌دهد که این مسئله بر عکس فرض قبلی (قصاص عضو و دیه قتل شبه‌عمد) در متون فقهی جلوه‌هایی دارد؛ چنانکه در استفتائات از مراجع معاصر هم چنین است. مثلاً در پاسخ این سؤال:

«اگر جانی ظلماً و عدواناً به قصد قطع انگشت مجنی‌علیه بر او ضربه‌ای وارد کند که غالباً منجر به قطع انگشت می‌شود، لیکن اتفاقاً منجر به قطع دست مجنی‌علیه شود، آیا این قطع دست جنایت عمدی و موجب قصاص است؟ یا فقط به مقدار انگشت جنایت

عمدی است؟ در صورتی که فقط به مقدار انگشت، جنایت عمد محسوب می‌شود، آیا جانی در انگشت قصاص می‌شود و برای قطع دست دیه پرداخت می‌شود؟ و آیا در محاسبه دیه باید انگشت مورد قصاص، از دیه دست کم شود یا خیر؟ (گنجینه استفتائات قضایی، کد ۷۱۶۵).

برخی (همچون روحانی)، اصل جنایت بر دست را نیز عمد دانسته‌اند و قصاص شدنی و برخی تنها دیه دست را لازم می‌دانند (موسوی اردبیلی^۱).

اما از حیث متون فقهی، عبارات متعددی از فقها داریم که البته برخی تصریح به وجود قصاص و دیه دارند و از ظاهر کلام برخی دیگر، چنین مطلبی استخراج شدنی است.

اما عبارت صریح از آن برخی و از جمله مرحوم آیت‌الله خویی است:

«المشهور انه لو قطع اصبع شخص و سرت الجنایة الی کفه اتفاقاً، ثبت القصاص فی الکفّ و فیه اشکال و الاظهر عدم ثبوته و انما له قطع اصبع الجانی و اخذ دیه الکفّ منه» (خویی، همان: ۲۱۶-۲۱۷).

و در بیان علت آن می‌نویسد:

«وفاقاً لما عن الشيخ فی موضع من المبسوط، فانه اذا لم یثبت القصاص ثبتت الدیه لامحالة، لانّ حقّ المسلم لا یذهب هدرأ» (همان: ۲۱۷).

همان‌طور که ایشان نوشته‌اند، شیخ طوسی به این مطلب معتقدست:

«اذا اختار المجنی علیه ان یأخذ قود الاصبع فاخذه کان له کان له المطالبه بدیه مابقی ...» (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷: ۸۱).

مرحوم آیت‌الله تبریزی نیز به همین معتقد بودند (تبریزی، ۱۴۲۶: ۳۱۹). برخی دیگر نیز چنین عقیده‌ای دارند (حسینی روحانی، بی‌تا، ج ۲۶: ۱۷۲).

اما همان‌گونه که پیشتر گذشت، از ظاهر برخی عبارات نیز می‌توان برای وجود قصاص عضو و دیه جنایت دوم بهره جست. مثلاً بسیاری از فقها گفته‌اند اگر کسی انگشت دیگری را عمداً قطع و مجنی‌علیه جانی را عفو کند، اما پس از عفو، جنایت به کف دست سرایت کند، قصاص انگشت ساقط است، ولی دیه کف دست باقی خواهد بود (برای نمونه، حلی، همان، ج ۴: ۲۲۶؛ موسوی خمینی، همان، ج ۲: ۵۵۱).

۱. ایشان چنین پاسخ می‌دهد: «در مفروض سؤال، چنانچه قصد جانی حین جرم احراز شود و جانی فرد سهل‌انگاری نباشد و نسبت به این کار ناشی نباشد، حکم عمد و قصاص نسبت به هیچ‌کدام از جنایات جاری نیست و دیه جنایت وارده پرداخت شود».

اینکه فقها می‌گویند علت سقوط قصاص، عفو مجنی‌علیه است (مثلاً رک. خویی، همان: ۲۲۲) و نمی‌گویند از اساس، حق قصاصی نیست، بر مدعی ما دلالت می‌کند. به‌هر حال سؤال اصلی اینست که دلیل وجود دو حق (قصاص عضو و دیه نفس یا دیه عضو جنایت دوم) چیست؟

ممکن است دلیل آن باشد که اصل اولی، عدم تداخل مسببات است و از آنجا که تداخل دلیل می‌خواهد و در اینجا دلیلی بر آن نداریم، لذا هر دو مجازات در انتظار قاتل است. اما به‌نظر می‌رسد می‌توان دو دلیل در اینجا اقامه کرد که بر اساس آن باید به تداخل و به تعبیر بهتر اکتفای به یک امر (قصاص عضو یا دیه نفس) قائل شد و از این اصل دست شست:

دلیل اول: صحیحۀ ابی‌عبیده

«سؤال کردم از امام محمد باقر از حکم مردی که با عمود خیمه بر سر دیگری زده و سر او شکافته شد، تا اینکه ضربه به مغز او رسید و عقلش از بین رفت. فرمود: اگر مضروب در اثر این ضربه وقت‌های نماز را درک نمی‌کند و آنچه می‌گوید و به او گفته می‌شود را نمی‌فهمد، باید یک سال صبر کرد، اگر تا قبل از یک سال بمیرد، ضارب قصاص نفس می‌شود، ولی اگر تا یک سال نمیرد و عقلش برنگردد، ضارب باید دیه را از مالش به‌خاطر از بین بردن عقل دیگری بپردازد. ابی‌عبیده می‌گوید: پرسیدم: فما تری علیه فی الشجة شیئاً؟ قال: لا، لانه انما ضرب ضربة واحدة فجنت الضربة جنایتین فالزمته اغلظ الجنایتین وهی الدیه ... آیا به‌خاطر شجه (جراحت سر) چیزی بر ضارب لازم نمی‌دانید؟ فرمود: نه، زیرا جانی یک ضربه زده است و یک ضربه باعث دو جنایت شده است و در نتیجه او را به جنایت شدیدتر ملزم می‌کنم که عبارت از دیه کامل باشد ...» (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۳۶۶).

این روایت به‌صراحت می‌گوید، وقتی ضربه عمدی به سر وارد شود و سر را بشکافد، ولی جنایت فراتر رود و عقل را زائل کند، جانی به دیه عقل محکوم می‌شود و دیگر به قصاص یا دیه عضو محکوم نمی‌شود.

روایت مذکور در جایی است که ضربه وارد به سر عمدی باشد و به‌همین دلیل اگر مضروب در ظرف یک سال بمیرد، مطابق روایت، جانی قصاص نفس می‌شود. ولی اگر نمیرد، جانی به پرداخت دیه عقل محکوم خواهد شد.

ممکن است کسی بگوید در جایی که دو جنایت پدیدآمده یکسان باشد (هر دو قصاص یا هر دو دیه) اشد و اغلظ و اخف صدق می‌کند. اما وقتی قصاص عضو را با دیه نفس یا دیه جنایت دیگر مقایسه کنیم، نمی‌توان گفت دیه نفس اغلظ از قصاص عضو

است، چون دیه و قصاص مقایسه‌شدنی نیستند. پاسخ این است که این حرف فی‌نفسه صحیح است، اما چون روایت به‌صراحت به اغلظ بودن دیه عقل نسبت به قصاص یا دیه عضو دلالت می‌کند، جایی برای این اشکال وجود ندارد. نیز نمی‌توان گفت در ضربه وارد به سر قصاص نیست، زیرا در شجاج قصاص هست (خویی، همان: ۱۹۱-۱۹۲).

در روایت ابی‌حمزه ثمالی از امام محمد باقر هم آمده است:

«قلت له جعلت فداک ما تقول فی رجل ضرب رأس رجل بعمود فسطاط فأمه یعنی ذهب عقله قال علیه الدية ...» (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۵۲).

گرچه جمعی از فقها این روایت را صحیحه نمی‌دانند (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۴: ۴۲۹؛ مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۶، ج ۱۶: ۵۴۰؛ خویی، همان: ۴۳۲) برخی سند آن را پسندیده‌اند، مثلاً مجلسی اول می‌نویسد: «روی الشيخ فی القوی عن ابی حمزة الثمالی» (مجلسی، محمد تقی، ۱۴۰۶، ج ۱۰: ۳۸۷، نیز رک به مدنی کاشانی، ۱۴۰۸: ۲۶۳).

روایت فوق مشتمل بر برخی احکام است که پذیرفتنی نیستند، از جمله اینکه اگر پس از ده روز یا کمتر یا بیشتر، عقل شخص برگردد، دیه عقل برگردانده نمی‌شود. البته اگر روایت را صحیحه بدانیم، می‌توان بر مبنای تبعیض در حجیت، اولین حکم مذکور در روایت را پذیرفت، ولی آن حکم یا احکامی که با روایات دیگر در تعارضند را نپذیرفت. ممکن است اشکال شود که گرچه روایت ابی‌عبیده صحیحه است، فقها از آن اعراض کرده‌اند و به آن عمل نکرده‌اند. مثلاً محقق می‌نویسد:

«فی العقل الدية ولو شجّه فذهب عقله لم تتداخل الجنایتان و فی رواية ان کان بضربة واحدة تداخلتها» (حلی، همان، ج ۴: ۲۵۵).

شاهد آن است که می‌نویسد: «روایت شده» و به آن عمل نمی‌کند. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ هم به تبع مشهور فقها مقرر می‌دارد:

«ماده ۶۷۸- هرگاه در اثر صدمه‌ای مانند شکستن سر یا صورت عقل زائل شود یا نقصان یابد، هر یک دیه یا ارش جداگانه‌ای دارد».

پاسخ آن است که اولاً برخی از فقها به حدیث عمل کرده‌اند، همچون شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۰: ۷۷۱) و از متأخران برمی‌آید که تمایل به عمل به آن دارند (مثلاً رک: عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۵: ۴۴۶ - ۴۴۷). حتی برخی معاصران نوشته‌اند: «ان العامل بصحیحة ابی‌عبیده الحذاء کثیرة» (مدنی کاشانی، همان: ۲۳۶).

ثانیاً، اینکه اعراض مشهور از روایتی صحیحه سبب ضعف آن شود، پذیرفتنی نیست و بر مبنای نظر فقهایی همچون آیت‌الله خویی که نه اعراض مشهور از روایتی صحیحه را موجب

ضعف آن و نه عمل مشهور به روایتی ضعیفه را جابر ضعف سند می‌دانند، حکم قضیه روشن است و به‌همین دلیل ایشان به این روایت عمل کرده است (خویی، همان: ۴۳۲). ثالثاً، آنچه موجب شده است برخی فقها از این روایت اعراض کنند، قید یک سال است، با این بیان که اگر پس از یک سال شخص بمیرد، ولی بدانیم که مرگش در اثر ضربه وارد به سر بوده که به قصد قتل رخ داده یا نوعاً کشته شده است، باید به قصاص نفس قائل بود، در حالی که مطابق ظاهر روایت قصاص نفس ندارد. شهید اول می‌نویسد: «واوردها المحقق و المصنف بصیغة «وروی» لانه یمکن ان یقال بعدم القود الآ مع کون الضربة مما یقتل غالباً مع القصد و تحقق الموت بها ثم مع هذه الشرايط لا یتقدر بسنة و لكن هذا کلام علی النص و فتاوی الاصحاب» (عاملی، ۱۴۱۴، ج ۴: ۵۵۰). اما این اشکال دفع‌شدنی است که فعلاً مجال بیان آن نیست و به قول شهید اول در بالا، نوعی اجتهاد در مقابل نص محسوب می‌شود.

دلیل دوم: اطلاق مقامی ادله جنایت و قتل شبه‌عمد

توضیح اینکه ضابطه شبه‌عمد آن است که جانی قصد فعل دارد، ولی قصد نتیجه مثلاً قصد قتل ندارد. پس در هر جنایت شبه‌عمدی، فعل صورت‌گرفته عمدی است.^۱ با وجود این می‌بینیم که در روایات مربوط به قتل شبه‌عمد تنها از دیه نفس صحبت شده و از قصاص عضو یعنی فعل عمدی صورت‌گرفته هیچ صحبتی نشده است. اگر اولیای دم حق قصاص عضو را در شبه‌عمد دارا بودند، در روایات بیان می‌شد. این حکایت دارد که چنین امری (قصاص عضو) صحیح نیست.

برای نمونه به چند روایت اشاره می‌شود، گرچه روایات بیش از نمونه‌هایی است که خواهد آمد. «روایت صحیح‌ه ابی‌العباس: عن ابی‌عبدالله قال: سالته عن الخطا الذی فیہ الدیة و الکفارة، اهوان یمتد ضرب رجل ولا یمتد قتله؟ فقال: نعم. قلت: رمی شاة فاصاب انساناً؟ قال: ذاک الخطا الذی لاشکفیه، علیه الدیة و الکفارة ...» (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۳۸).

«سؤال کردم از امام صادق درباره قتل خطایی که در آن بر قاتل دیه و کفاره لازم است، آیا چنین قتلی آن است که بخواهد دیگری را بزند، ولی قصد قتل او را نداشته باشد؟ فرمود: بله. گفتم: به طرف گوسفند تیر می‌اندازد، ولی به انسانی می‌خورد. فرمود: این خطایی است که شکی در آن نیست، بر او دیه و کفاره لازم است.»

۱. البته در قصاص علاوه بر عمدی بودن فعل ارتكابی، عدوانی بودن آن نیز لازم است و به‌همین دلیل است که فقها در موجب قصاص نفس می‌گویند: «ازهاق النفس المعصومه المكافئه عمداً عدواناً».

مشاهده می‌شود که در صدر روایت، ابوالعباس از قتل شبه‌عمد سؤال می‌کند و در ذیل، از قتل خطای محض و در نظر او چنین است که در قتل شبه‌عمد، بر قاتل دیه و کفاره لازم است و امام صادق هم آن را تأیید می‌کنند و از قصاص عضو هیچ صحبتی نمی‌کنند. بنابراین اطلاق مقامی روایت، نافی قصاص عضو است.

روایت فضل بن عبدالملک هم همانند روایت فوق است:

«عن ابی عبدالله قال: سألته عن الخطا الذی فیہ الدیة و الکفارة، هو الرجل یضرب الرجل ولا یعتد؟ قال: نعم [قلت] و اذا رمی شیئاً فاصاب رجلاً قال: ذاک الخطا الذی لا شک فیہ» (همان: ۴۱).

نیز باید به روایت معتبره ذریح اشاره کرد:

«قال: سألت اباعبدالله عن رجل شجّ رجلاً موضحة وشجّه آخر دامیه فی مقام واحد فمات الرجل؟ قال: علیهما الدیة فی اموالهما نصفین» (همان: ۲۸۰).

در این روایت ذریح از امام صادق سؤال می‌کند که دو مرد یکی ضربه موضحه و دیگری دامیه در یک موضع انسانی وارد می‌کنند و او می‌میرد. حضرت می‌فرماید دیه نفس بر هر دو ثابت است و هر کدام باید نصف دیه بپردازند. اگر نگوییم ظهور این روایت در آن است که ضربه هر دو، عمد بوده^۱ حداقل اطلاق آن شامل عمد و غیرعمد می‌شود و با وجود این، از قصاص موضحه و دامیه هیچ صحبتی نشده است. اگر چنین قصاصی لازم بود، حضرت اشاره می‌فرمودند.

آنچه آورده شد روایات مربوط به قتل شبه‌عمد بود. اما در موضوع جنایت کمتر از قتل هم در برخی روایات تنها صحبت از دیه جنایت دوم است. مثلاً در صحیح ابراهیم بن عمر از امام صادق نقل شده است:

«قضى امیر المؤمنین فی رجل ضرب رجلاً بعضاً فذهب سمعه و بصره و لسانه و عقله و فرجه و انقطع جماعه و هو حیّ، بستّ دیات» (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۳۶۵).

مشاهده می‌شود که در این روایت برای شجّه وارد بر سر قصاص در نظر گرفته نشده است و گذشت که در شجاج هم قصاص هست. این ادعا که روایت مربوط به جنایت

۱. زیرا اگر این دو، قصد فعل یعنی ایراد دامیه و موضحه را داشته باشند که مدعی ما ثابت است که جنایت عمدی بوده است و اگر قصد فعل نداشتند، مثلاً می‌خواستند به کیبوتری بزنند و به این شخص برخورد کرده و دامیه و موضحه ایجاد کرده، نتیجه آن می‌شود که قتل صورت گرفته در اثر این دو جنایت دامیه و موضحه، خطای محض است. حال اطلاق اینکه دیه نفس بر هر دو است، با توجه به اینکه در خطای محض گاه عاقله ضامنند، نادرست به نظر می‌رسد و به تعبیر دیگر اگر جنایت دامیه و موضحه، خطای محض بوده است، نباید به‌طور کلی می‌فرمودند: «علیهما الدیة فی اموالهما».

شبه‌عمد یا خطاست و در نتیجه روایت به تداخل دیه عضو در دیه عضو مربوط است، صحیح نیست، زیرا اطلاق روایت شامل ضربه عمدی می‌شود.

علاوه بر حدیث فوق، احادیث متعددی در باب دیات منافع، بیانگر آنند که اگر کسی ضربه‌ای بر دیگری وارد کند و منفعتی از او فوت شود، جانی به پرداخت دیه محکوم می‌شود. در این روایات هیچ صحبتی از قصاص ضربه وارده نشده است (رک به عاملی، همان: ۳۵۷-۳۷۲). مثلاً در روایت سلیمان بن خالد می‌خوانیم:

«عن ابی‌عبدالله فی رجل ضرب رجلاً فی رأسه فثقل لسانه أنه يعرض علیه حروف المعجم کلها، ثم يعطى الدية بحصة مالم يفصحه منها» (همان: ۳۵۸).

نتیجه آنکه گرچه اصل بر عدم تداخل جنایات است، در جایی که یک ضربه عمدی وارد بر عضو سبب قتل یا جنایت مادون نفس دیگری شده است، بدون آنکه جانی قصد قتل یا قصد جنایت دوم داشته و بدون اینکه عمل او نوعاً سبب قتل یا جنایت دوم شود، بر خلاف قانون باید به تداخل قائل بود. مستند این حکم یکی صحیحه ابی‌عبیده حذاء است و دیگری اطلاق مقامی ادله قتل شبه‌عمد و جنایت شبه‌عمد که در آنها به دیه جنایت شبه‌عمد اکتفا شده و از قصاص عضو و جنایت مادون نفس اصلاً صحبتی نشده است.

۲.۲.۲. نقد حکم صورت هفتم

صورت هفتم آن بود که شخصی چند ضربه بزند و چند جنایت ایجاد کند و مرگ در اثر همه جنایات باشد، ولی ضربات متوالی نباشد. مثل اینکه کسی اول صبح دست راست و ظهر دست چپ و عصر پای راست و آخر شب پای چپ را قطع کند و مجنی‌علیه در اثر خونریزی شدید بمیرد. دیدیم که حکم این صورت از منظر قانون آن است که جانی به قصاص نفس و قصاص همه جنایات بر اعضا به‌جز جنایت آخر (که مرگ متصل به آن بوده است) محکوم می‌شود. در این مورد چند اشکال مطرح خواهد شد.

اشکال اول: مستند فقهی چنین حکمی چیست؟ با توجه به اینکه چند ضربه ولو با فاصله زمانی سبب ایجاد یک جنایت و آن هم قتل شده‌اند، به چه دلیل هم قصاص عضو وجود داشته باشد و هم قصاص نفس. اولاً اینجا عرفاً یک حادثه رخ داده و آن هم قتل است، نظیر آنجا که کسی به قصد قتل با یک ضربه دست دیگری را قطع می‌کند و او پس از چند ماه می‌میرد؛ ثانیاً روایت صحیحه ابی‌عبیده بر تداخل دلالت دارد:

«فان ضربه عشر ضربات فجنین جنایة واحدة الزمته تلك الجنایة التي جنتها العشر ضربات» (عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۳۶۶-۳۶۷).

«اگر ده ضربه به او بزند و ده ضربه، جنایت واحدی را ایجاد کند، او را به جنایتی که ده ضربه ایجاد کرده ملزم می‌کنم».

این روایت اطلاق دارد نسبت به اینکه ضربات متوالی یا غیرمتوالی باشد. شاید گفته شود که مستند تحریرالوسیله مرحوم امام است:

«مسئله ۴۳. آیا قصاص عضو در قصاص نفس مطلقاً تداخل می‌کند یا مطلقاً تداخل نمی‌کند یا در صورتی که جنایت یا جنایات با یک ضربه ایجاد شده باشند، تداخل می‌کند ... اما اگر جنایات در اثر ضربات متعدد ایجاد شده باشند، قصاص این جنایات در قصاص نفس تداخل نمی‌کند یا اینکه باید فرق گذاشت بین موردی که جنایات متعدد متوالی باشند - مثل کسی که شمشیری را برمی‌دارد و مردی را تکه تکه می‌کند تا اینکه او می‌میرد، در این صورت قصاص اعضا در قصاص نفس تداخل می‌کند - و موردی که جنایات متعدد پراکنده باشند - مثل کسی که دست دیگری را در روزی و پای او را در روز دیگر قطع می‌کند و همچنین [برخی اعضا را در روزهای دیگر قطع می‌کند] در این صورت قصاص اعضا در قصاص نفس تداخل نمی‌کند؟ [کدام نظر صحیح است؟] احتمالاتی در اینجا هست، اما بعید نیست بگوییم نظر آخری وجیه‌تر و بهتر است و موضوع، موضوع مشکلی است» (موسوی خمینی، همان، ج ۲: ۵۱۶).

در پاسخ باید گفت اولاً به فرض که قانونگذار ناظر به عبارت فوق، ذیل ماده ۲۹۹ را آورده است، اما در عبارت فوق هیچ صحبتی از نبود حق قصاص عضو نسبت به آخرین جنایت که متصل به فوت است (که در اشکال بعدی بهتر تبیین می‌شود) نشده است؛ ثانیاً عبارت از حیث اینکه مجموع ضربات موجب مرگ شده است یا خیر ابهام دارد، گرچه احتمال آن می‌رود؛ ثالثاً همان‌طور که برخی شارحان تحریرالوسیله نوشته‌اند، مطلب فوق دلیل محکمی ندارد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱: ۹۸-۹۹).

اشکال دوم: فرض کنیم که به عدم تداخل قائل باشیم، چه دلیلی دارد که جنایت بر عضوی که متصل به مرگ نبوده است، تداخل می‌کند. وقتی فرض آن است که چند ضربه با هم سبب مرگ شده است، نه اینکه ضربه آخر موجب مرگ شده باشد، چه دلیلی دارد که در کنار قصاص نفس، برای ضربات ماقبل آخر، حق قصاص عضو باشد، اما برای ضربه آخر چنین حقی نباشد؟ نویسندگان تا جایی که جست‌وجو کرده است قائلی را برای این نظر - عدم تداخل قصاص اعضا به استثنای جنایت متصل به مرگ در قصاص نفس در فرضی که قتل مستند به همه ضربات غیرمتوالی باشد - نیافته است.

اشکال سوم: حال اگر این چند ضربه را چند نفر ایجاد کرده باشند، چه باید گفت؟ در مثال فوق اگر چهار نفر به ترتیب دست راست و ... را قطع کرده باشند، طبق ماده ۲۹۹ ظاهراً باید گفت نفرات اول تا سوم هم قصاص عضو و هم قصاص نفس می‌شوند، اما نفر چهارم فقط قصاص نفس می‌شود. البته قصاص نفس شرکا به شرطی است که ولی دم، فاضل دیه را بپردازد. حال آیا چنین نتیجه‌ای التزام‌پذیر است؟ نتیجه آنکه در جایی که ضربات غیرمتوالی بر اعضای دیگری سبب قتل دیگری شده است، گرچه قانونگذار به عدم تداخل و وجود دو حکم قصاص نفس و قصاص جنایات ماقبل آخر معتقد است، اما حق آن است که: اولاً به تداخل قصاص عضو در قصاص نفس قائل شویم و ثانیاً به فرض که به عدم تداخل معتقد باشیم، وجهی برای تبعیض میان ضربات ماقبل آخر و ضربه آخر - که قتل متصل به آن بوده است - نیست و برای ضربه آخر نیز باید به عدم تداخل و وجود قصاص عضو نظر بدهیم.

۳. تداخل یا عدم تداخل قصاص اعضا در یکدیگر

گرچه مواد ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۸ و ۲۹۹ در موردی هستند که قتل رخ داده یعنی در مورد بحث تداخل قصاص عضو در قصاص نفس بوده است، قانونگذار در تبصره ماده ۲۹۹ به جریان مواد فوق در جایی که جنایت دوم مرگ نبوده بلکه جنایت بر عضو دیگری بوده است، تأکید می‌ورزد:

«تبصره - احکام مقرر در مواد ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹ در مواردی که جنایت یا جنایات ارتكابی به قسمت بیشتری از همان عضو یا اعضای دیگر مجنی‌علیه سرایت کند نیز جاری است».

در نتیجه صوری که پیشتر گذشت، در بحث تداخل قصاص عضو در قصاص عضو نیز مطرح می‌شوند، اما به بیان آنها نیاز نیست. تنها برخی موارد باقی می‌ماند که اشکال‌هایی بر آنها وارد است.

مورد اول. اگر کسی با یک ضربه عضو کسی را مجروح کند، لکن جنایت فراتر رود و سبب جنایت دیگری شود، ولی آن جنایت مشمول تعریف جنایات عمدی نباشد، جانی به قصاص عضو و دیه عضو دوم (که در اثر جنایت اول پدید آمده است) محکوم می‌شود، مانند اینکه کسی انگشت دیگری را عمداً ببرد، ولی این قطع، سبب قطع کل دست مجنی‌علیه شود، بدون اینکه جانی قصد قطع دست را داشته باشد یا کارش نوعاً کشنده

باشد. در اینجا مطابق مواد ۲۹۳، ۲۹۷، ۵۴۰ و ...، جانی به قصاص جنایت اول و دیه جنایت دوم محکوم می‌شود.

پیرامون این دو ماده پیشتر بحث و نوآوری موجود در آن نقد شد. به هر حال در هر جنایت شبه‌عمدی (اعم از قتل شبه‌عمد یا ضرب و جرح و قطع عضو شبه‌عمد) جانی قصد فعل را دارد. با وجود این دیدیم که در روایات مربوط به قتل شبه‌عمد، صحبت از قصاص عضو نیست. این وضعیت در جنایت بر عضو شبه‌عمدی نیز جاری است.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود و شاید نقد دیگری بر این نوآوری باشد، اینست که در اینجا که قرار بود دیه جنایت بیشتر مثلاً دیه دست داده شود، آیا باید دیه جنایت کمتر کسر شود یا خیر؟ یعنی آیا جانی به پرداخت دیه دست فاقد انگشت محکوم می‌شود یا به پرداخت دیه دست سالم و صحیح؟ از یک سو مجنی‌علیه در مقابل انگشت خویش، انگشت جانی را قطع می‌کند، پس حق خود را نسبت به انگشت استیفا کرده است و نمی‌توان جانی را برای یک جنایت (قطع انگشت) هم قصاص عضو کرد و هم دیه عضو را از او گرفت و در نتیجه جانی به پرداخت دیه مابقی دست او و به تعبیر بهتر دیه دست فاقد انگشت ملزم است؛ از سوی دیگر اطلاق ماده ۲۹۳ و ۵۴۰ و ... دیه جنایت بیشتر را به‌طور کامل اقتضا می‌کند. چه باید گفت؟ قانون ابهام دارد.

مورد دوم. اگر یک ضربه سبب ایجاد یک جنایت شود و پس از آن جنایت فراتر رود و جنایت جدیدی را ایجاد کند که بیشتر از جنایت اول است و مشمول تعریف جنایت عمدی است، مثلاً انگشت کسی را قطع کند، به قصد اینکه خونریزی موجب قطع دستش شود یا کار او نوعاً موجب قطع دست شود، در این صورت چه باید گفت؟ از یک سو می‌توان گفت قصاص جنایت کمتر در قصاص جنایت بیشتر تداخل می‌کند و مجنی‌علیه می‌تواند دست جانی را قطع کند و نمی‌تواند هم انگشت و هم دست را قطع کند. مستند این مطلب مفهوم مواد ۲۹۳ و ۵۴۰ است. منطوق این دو ماده در موردی است که جنایت دوم، مشمول تعریف جنایت عمدی نباشد و مفهوم این دو درباره فرض مورد بحث است. نیز می‌توان از ملاک ماده ۲۹۶ و ۲۹۷ استفاده کرد. مطابق ماده ۲۹۷: «اگر مرتکب با یک ضربه عمدی، موجب جنایتی بر عضو شود که منجر به قتل مجنی‌علیه گردد، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می‌شود و به‌علت نقص عضو یا جراحتی که سبب قتل شده است، به قصاص یا دیه محکوم نمی‌گردد».

از سوی دیگر ظاهر ماده ۳۸۹ مشعر به عدم تداخل است:

«اگر به علت یک یا چند ضربه، جنایت‌های متعددی در یک یا چند عضو به وجود آید، حق قصاص برای هر جنایت به‌طور جداگانه ثابت است...».

در نتیجه مجنی‌علیه می‌تواند ابتدا انگشت دست جانی را قطع کند و سپس دست او. این موضوع به‌ویژه وقتی بهتر تصور می‌شود که کف دست راست دیگری را قطع کند، به قصد اینکه به قطع دست چپ وی منجر شود یا گوش دیگری را قطع کند، به قصد زوال شنوایی او و عملاً هم همین وضعیت رخ دهد. ظاهر ماده ۳۸۹ آن است که برای مجنی‌علیه دو حق قصاص خواهد بود.

حال کدام نظر صحیح است؟ تداخل یا عدم تداخل؟ جالب اینجاست که هر کدام از این دو احتمال با مشکل مواجه هستند:

توضیح اینکه شاید کسی به تداخل قائل باشد و بگوید می‌توان از ملاک ماده ۲۹۶ و ۲۹۷ برای تداخل استفاده کرد. به هر حال وضعیت محل بحث که جنایت عمدی بر انگشت به جنایت عمدی بر دست منجر می‌شود، شدیدتر از آن نیست که کسی دست فردی را به قصد قتل جدا کند و او بمیرد که در این فرض جانی فقط به قصاص نفس محکوم می‌شود، اما در محل بحث جانی به دو قصاص عضو محکوم شود؟! پس باید به تداخل نظر داد. اما مشکلی که پیدا می‌شود، این است که آیا مطلقاً به تداخل قائل شویم یا در جایی که رابطه لازم و ملزومی میان جنایت اول و جنایت پدیدآمده برقرار باشد؟ مثل ضربه به سر و زوال بینایی (به فرض وجود رابطه مزبور). اما در جایی که چنین رابطه‌ای نیست، مثل قطع گوش و زوال شنوایی، به عدم تداخل قائل شویم؟ به هر حال اگر قائل به تداخل هستیم، در هر دو مورد چنین است؟ نیز اگر قائل به عدم تداخل هستیم، باز در هر دو مورد چنین است؟ یا اینکه باید اینجا تفصیل دهیم میان دو جنایتی که رابطه لازم و ملزومی با یکدیگر دارند و مواردی که چنین رابطه‌ای نیست و در فرض اول به تداخل و در فرض دوم به عدم تداخل قائل شویم؟

آنچه سبب ایجاد این مشکل می‌شود، آن است که قانونگذار در بحث تداخل دیات اعضا، چنین تفصیلی را پذیرفته است:

«ماده ۵۴۶- چنانچه به سبب ایراد ضربه یا جراحت، صدمه بزرگ‌تری به وجود آید مانند اینکه با شکستن سر، عقل زائل شود، هرگاه آن جراحت علت و سبب زوال یا نقصان منفعت باشد، اگر با یک ضربه یا جراحت واقع شده باشد، دیه ضربه یا جراحت در دیه بیشتر تداخل می‌کند و تنها دیه زوال یا نقصان منفعت که بیشتر است، پرداخت می‌شود و چنانچه زوال منفعت یا نقصان آن با ضربه یا جراحت دیگری غیر از ضربه‌ای که جراحت را ایجاد

کرده است، واقع شده باشد یا ضربه یا جراحت وارده علت زوال یا نقصان منفعت به گونه‌ای که لازم و ملزوم یکدیگرند نباشد و اتفاقاً با آن ضربه و جراحت منفعت نیز زائل گردد یا نقصان یابد، ضربه یا جراحت و منفعت هر کدام دیه جداگانه دارد».

سؤال این است که آیا نمی‌توان چنین تفصیلی را در باب قصاص مطرح کرد. این تفصیل مستند به روایت صحیحهٔ ابی‌عبیده است. او نقل می‌کند که امام باقر می‌فرماید: اگر مردی یک ضربه بر سر دیگری وارد کند و سر وی را بشکافد و به مغز برسد و عقل او را زائل سازد و تا یک سال از وقوع ضربه، عقل مجنی‌علیه برنگردد، باید یک دیه کامل به مجنی‌علیه بابت زوال عقل بپردازد. ابو‌عبیده می‌پرسد: آیا برای شجه (جراحت وارد بر سر مجنی‌علیه) چیزی لازم نیست؟ امام باقر پاسخ می‌دهند:

«لا، لانه انما ضرب ضربة واحدة فجنت الضربة جنایتین فالزمته اغلط الجنایتین و هی الدیه (عاملی، همان، ج ۲۹: ۳۶۶-۳۶۷). «نه به آن دلیل که جانی یک ضربه زده و آن ضربه دو جنایت پدید آورده است و در نتیجه او را به جنایت شدیدتر که دی، کامل (برای زوال عقل) است، ملزم می‌کنم».

این تفصیل را در قصاص هم می‌توان آورد و گفت اگر بر اثر یک ضربه عمدی دو جنایت پدید آید که یکی اخف از دیگری است و رابطه لازم و ملزومی میان آن دو برقرار است، قصاص جنایت اخف در قصاص جنایت اشد تداخل می‌کند. بنابراین قصاص جراحت وارد بر سر که سبب زوال بینایی شده است، در قصاص بینایی تداخل می‌کند.^۱

۱. ممکن است اشکال شود که موضوع روایت ابی‌عبیده تداخل دیه جراحت سر در دیه عقل است و بحث ما دربارهٔ تداخل قصاص است، اما پاسخ این خواهد بود که هیچ دلیلی مبنی بر اینکه شجه سر در همهٔ ابعادش (حتی مثل پارگی پوست سر) مستلزم دیه است، در روایت وجود ندارد (گرچه در شکستگی‌ها دیه فقط لازم است)؛ زیرا اولاً جنایت وارد بر سر عمدی بوده و به همین دلیل است که امام پیش از عبارت نقل شده در فوق می‌فرماید: اگر تا یک سال از تاریخ وقوع ضربه، مجنی‌علیه بمیرد، بر جانی قصاص نفس لازم است. بدیهی است قصاص نفس جز با عمدی بودن ضربه وارد بر سر نمی‌سازد. از سوی دیگر می‌دانیم که در شجه هم قصاص هست. به قول مرحوم آیت‌الله خویی: «ثبت القصاص فی الشجاج، الشجة بالشجة و يعتبر التساوی طولاً و عرضاً و اما العمق فالعبرة فيه بحصول الاسم» (خویی، همان: ۱۹۱-۱۹۲). به تعبیر دیگر اگر شجه سبب دیه شود، صدر روایت مشعر بر آنست که اگر ظرف یک سال بمیرد، دیه شجه در قصاص نفس تداخل می‌کند و اگر شجه موجب قصاص باشد، ادامهٔ روایت دلالت بر آن دارد که اگر نمیرد و دیوانه شود، قصاص شجه در دیه عقل تداخل می‌کند. روایت شاید ناظر بر دو امر مختلف - قصاص و دیه - باشد؛ ثانیاً به فرض که موضوع روایت تداخل دیه شجه در دیه عقل باشد، دلیلی که در این صحیحه آمده «لانه انما ضربه ضربة واحدة ...» اقتضای عموم دارد و حکم آن را به همهٔ موارد سرایت می‌دهد؛ ثالثاً موضوع این صحیحه تداخل قصاص یا دیه جراحت در دیه عقل است و به سخن دیگر در روایت صحت از اینکه ضربه عمدی بوده یا شبه‌عمد و خطای محض نیست و از این رو می‌پرسد آیا به دلیل ←

به هر حال نه اطلاق قول به تداخل صواب است و نه اطلاق قول به عدم تداخل و در این میان آنچه باقی می‌ماند، وضعیت مبهم این صورت در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ است. ملاحظه: مقصود از واژه «بیشتر» در دو ماده ۲۹۳ و ۵۴۰ چیست؟ ممکن است بگوییم این واژه به معنای ظاهری خود (که یک جنایت از حیث حجم و اندازه و مقدار دیه بیشتر از جنایت دیگر باشد) نیست، بلکه به معنای فراتر از مقصود جانی است و در نتیجه مساوی یا کمتر از جنایت مقصود باشد، مشمول مواد فوق است. مثلاً کسی انگشت سبابه دیگری را قطع کند، ولی انگشت اشاره او نیز قطع شود (جنایت مساوی با جنایت مقصود) یا ناخن انگشت دیگرش نیز قطع شود (جنایت کمتر از جنایت مقصود). به هر حال مثال‌هایی که قانونگذار زده است، این توهم را ایجاد می‌کند که جنایت فراتر از جنایت مقصود، از حیث نوع و حجم و اندازه بیشتر از جنایت مقصود باشد. اگر چنین باشد (که واژه بیشتر به معنای فراتر است)، باید قانونگذار در این زمینه ابهام‌زدایی کند؛ زیرا بر اساس صحیحه ابی‌عبیده در جایی که جنایت پدیدآمده مساوی یا کمتر از جنایت اولیه باشد، به عدم تداخل نظر دارد؛ علتش این است که از عبارت «لانه انما ضربه ضربه واحدة فجننت الضربة جنایتین فالزمتها اغلظ الجنایتین» استفاده می‌شود که باید بین دو جنایت از حیث مقدار و حجم تفاوت باشد تا یکی اغلظ از دیگری باشد. بنابراین در وضعیتی که جنایت دوم هم‌اندازه جنایت اول است، تداخلی نیست و جانی به قصاص هر دو جنایت محکوم می‌شود. نیز اگر جنایت دوم کمتر از جنایت اول باشد، جانی به قصاص جنایت اول نیز محکوم می‌شود. این در حالی است که مطابق قانون، تنها باید به قصاص جنایت دوم معتقد شد. بار دیگر تکرار می‌کنیم که تمام مطالب فوق در صورتی است که مقصود قانونگذار از واژه بیشتر، «فراتر» باشد، نه معنای ظاهری آن. به هر حال روشنگری قانونگذار در این زمینه مطلوب و بلکه ضروری است.

→ شجة سر، چیزی (اعم از قصاص جراحت یا دیه جراحت) برعهده او نیست؟ راوی سؤال نمی‌کند که آیا به دلیل شجة دیه لازم است یا نه. بله چون زوال عقل چه عمد یا غیرعمد موجب قصاص نیست، لذا حضرت درباره عقل، تنها از دیه آن سخن می‌گوید؛ رابعاً روایت فوق علاوه بر تداخل دیه (شجه) در دیه (عقل) بر تداخل دیه (عقل) در قصاص (نفس) دلالت دارد، زیرا مطابق روایت اگر شخص بر اثر ضربه دیوانه شود، ولی ظرف یک سال بمیرد، جانی به قصاص نفس محکوم می‌شود و روایت دیگر برای زوال عقل او، دیه‌ای را در نظر نگرفته است. پس روایت علاوه بر تداخل دیات، بر تداخل دیه و قصاص هم ناظر است.

نتیجه‌گیری

۱. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ گام بسیار خوبی در زمینه قاعده تداخل قصاص برداشته و مواد متعددی را به این امر اختصاص داده و نوآوری‌هایی داشته است.
۲. از جمله نوآوری‌هایی که قانونگذار چندین بار بر آن تأکید داشته آن است که اگر کسی جنایتی بر دیگری وارد کند و او بمیرد، بدون آنکه قصد قتل داشته یا کارش نوعاً کشنده باشد، قاتل علاوه بر پرداخت دیه بابت قتل شبه‌عمد، به قصاص عضو محکوم می‌شود. این حکم نه تنها پشتوانه فقهی قوی ندارد، بلکه ادله فقهی نافی جمع دیه نفس و قصاص عضوند.
۳. از جمله نوآوری‌های دیگر قانون آن است که اگر کسی با چند ضربه سبب چند جنایت شود و مرگ در اثر همه ضربه‌ها باشد، اما ضربات متوالی نباشند، جانی به قصاص نفس و قصاص یا دیه عضو یا اعضایی که جنایت بر آن، متصل به فوت نبوده است نیز محکوم می‌شود. این حکم از دو جنبه یکی عدم تداخل قصاص اعضا در نفس و دیگری تفصیل میان ضربات ماقبل آخر و ضربه آخر - با وجود استناد مرگ به همه ضربات - جای تأمل بسیار دارد و بلکه صحیح نیست.

پیشنهادها

۱. لازم است قانونگذار مقررات مربوط به تداخل قصاص را یکجا و با نظم و نسق صحیح بیاورد و از پراکندگی مواد مرتبط خودداری کند.
۲. لازم است قانونگذار در ابتدای بحث تداخل قصاص، به تأسیس اصل بپردازد و اصل عدم تداخل قصاص را به‌خوبی تأسیس و تبیین کند.
۳. دوگانگی در زمینه تداخل قصاص و تداخل دیات پذیرفته نیست. در نتیجه همان‌گونه که قانونگذار در زمینه دو جنایت بر عضو که یکی لازمه دیگری باشد، به تداخل دیه کمتر در بیشتر قائل است، باید به‌صراحت به تداخل قصاص هم نظر دهد. زیرا وجهی برای این دوگانگی وجود ندارد.

منابع

- [۱]. اردبیلی، مولی احمد (۱۴۰۳ق). مجمع‌الفایده و البرهان، چاپ اول، جلد ۱۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

- [۲]. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۲۶ق). تنقیح مبانی الاحکام، کتاب القصاص، چاپ دوم، قم، دارالصدیقه الشهیده (سلام الله علیها).
- [۳]. حاجی ده‌آبادی، احمد (۱۳۹۲). قواعد فقه جزایی، چاپ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- [۴]. حسینی روحانی، سید صادق (۱۳۹۹ق). فقه الصادق، چاپ اول، ج ۲۶، قم.
- [۵]. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۳۷۶). مختلف الشیعه، چاپ اول، جلد ۹، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- [۶]. حلی، جعفر بن حسین (۱۴۱۸ق). المختصر النافع فی فقه الامامیه، چاپ ششم، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیة.
- [۷]. حلی، جعفر بن حسین (۱۴۰۸ق). شرایع الاسلام، چاپ دوم، جلد ۴، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- [۸]. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). مبانی تکمله المنهاج (موسوعه الامام الخویی، جلد ۴۲)، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
- [۹]. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، جلد ۷، تهران، المکتبه المرتضویة.
- [۱۰]. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران دارالکتب الاسلامیه.
- [۱۱]. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). النهایه، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربی.
- [۱۲]. عاملی، حر (۱۴۱۶ق). وسایل الشیعه، چاپ سوم، جلد ۲۹، قم، مؤسسه آل‌البیت.
- [۱۳]. عاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۴ق). غایت‌المراد فی شرح نکت‌الارشاد، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۱۴]. عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالک‌الافهام، چاپ اول، جلد ۱۵، قم، مؤسسه المعارف‌الاسلامیه.
- [۱۵]. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۱ق). تفصیل‌الشریعه کتاب القصاص، چاپ اول، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار.
- [۱۶]. موسوی خمینی، سید روح‌الله (بی‌تا). تحریر الوسیله، چاپ دوم، جلد ۲، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
- [۱۷]. مجلسی، محمد تقی (۱۴۰۶ق). روضة‌المتقین فی شرح من لایحضره‌الفقیه، چاپ دوم، جلد ۱۰، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
- [۱۸]. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۶ق). ملاذ‌الاحیاء فی فهم تهذیب‌الاحبار، چاپ اول، جلد ۱۶، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- [۱۹]. مدنی کاشانی، آقارضا (۱۴۰۸ق). کتاب‌الدیات، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.